

فصل دوم

شورش آنی

هنگامی که این سطور را می‌نویسم، ما در حال بهره‌مند شدن از رهنمودهای دیوید کامرون، نخست‌وزیر بریتانیا در خصوص شورش در بخش‌های فقیرنشین لندن ایم. همو که در چندین ماجرای مشکوک سابقه دخالت و مشارکت دارد. در سخنان او بازگشت به اصطلاحات ضد مردمی قرن نوزدهمی شدیداً بارز است. کسانی که درگیر شورش‌ها هستند، از نظر او چیزی نیستند جز مشتی باند تبهکار، اراذل و اوباش، دزد و راهزن و در یک کلام «طبقات خطرناک» که همچون دوران ملکه ویکتوریا، نقطه مقابل کیش مالکیت و دفاع از دارایی‌ها و شهروندان خوب محسوب می‌شوند (همان‌ها که هرگز علیه چیزی شورش نمی‌کردند). اینهمه همراه است با اعلام سرکوبی مدام و بی‌رحمانه که به طرز اصولگرایانه کور است. البته در این مورد خاص، می‌توانیم به کامرون اعتماد کنیم: بریتانیا در دوران نخست‌وزیری بلر «سوسیالیست» مجموعه‌ای از قوانین وحشیانه را تکمیل کرد و همچون آمریکا زندان‌ها را به چیزی نظیر اردوگاه‌های کار اجباری تبدیل کرد: هم‌اکنون درصد جمعیت زندانی در بریتانیا بسیار بیشتر از فرانسه‌ای است که وقتی پای زندانی کردن جوان‌ها به میان می‌آید از هیچ تلاشی مضایقه نمی‌کند.

تلویزیون، بی‌وقفه برای کاشتن بذر وحشت، تصاویر جوخه‌های پلیس و عمال زور تا بن دندان مسلح را نشان می‌دهد؛ همان نیروهایی که با لذت فراوان، با دژکوب درب خانه‌ها را در هم می‌کوبند (البته وقتی نوبت دارایی و ملک خصوصی فقرا می‌رسد، این مسأله برای‌شان مهم نیست) و به‌درون خانه‌ها می‌ریزند تا با خشونت چشمگیر و نمایشی مرد جوانی را بیرون کشند که از سوی شخصی ناشناس متهم شده است یا تصویرش توسط دوربین‌های بی‌شمار دولت فخمه علیاحضرت شکار شده، دوربین‌هایی که کل عرصه عمومی را پُر کرده‌اند و آن را به صحنه‌ای غول‌آسا بدل ساخته‌اند که همیشه مدنظر پلیس است. و در این حال، دادگاه‌ها سرآسیمه برای کسانی که با نیروهای نظم و قانون درگیر شده‌اند، احکامی تکان‌دهنده صادر می‌کنند. برای سنگ‌پرانان و همچنین دزدان خرده‌پا و واکسی‌ها، آتش‌زندگان سطل‌های زباله، کسانی که بلند شعار سر داده‌اند، آن‌ها که مثلاً یک ناخن‌گیر همراه داشته‌اند، کسانی که به دولت توهین کرده‌اند، آن‌ها که به تأسی از همسایگان شیشه شکسته‌اند، کسانی که فحش داده‌اند، آن‌ها که دست در جیب در اطراف پلاس بوده‌اند، آن‌ها که هیچ کاری نمی‌کردند (افراد

مشکوک و حتی کسانی که آنجا نبوده‌اند و دستگاه عدالت باید از ایشان سؤال کند کجا بوده‌اند). همان‌طور که کامرون با لحنی اشرافی می‌گوید و حتی از پلیس خودش نیز فراتر می‌رود: «این [شورش] صاف و ساده، یعنی تبهکاری و باید با آن مقابله کرد و شکستش داد». پس از نظر کامرون که در اندیشه‌ی کشاندن ۳۰۰۰ نفر به پای میز محاکمه است و از نظر پلیس او که رسماً اعلام کرده به دنبال دستگیری ۳۰۰۰۰ مظنون است، ده‌هزار نفر جنایتکار به‌ناگاه و به‌طرزی غریب از زمین سربرآورده‌اند.

همچون همیشه، و همچون وضعیت امور در فرانسه، آنچه در این میان به فراموشی سپرده می‌شود، جنایت واقعی و همچنین قربانی واقعی است: شخص (یا اشخاصی) که توسط پلیس به قتل رسیده‌اند. در فرانسه نیز، به‌شکلی کاملاً یکسان، محرک شورش جوانان در «حومه‌ها»^۱ اقدامات پلیس است. همواره یک قتل دولتی است که جرعه آتش بر خرمن می‌زند. در فرانسه نیز، درست به همین نحو، حکومت و پلیس نه فقط کمترین مسؤولیتی را درباره‌ی کل این ماجرا مطلقاً رد کردند، بلکه از این شورش به عنوان بهانه‌ای برای تقویت دم‌دستگاه پلیس و سیستم محاکمات کیفری سود جستند. در نتیجه این شکل از نگرستن به امور، در آن‌ها با همنشینی دو نکته روبه‌رو می‌شویم: بی‌اعتنایی تحقیرآمیز مقامات دولتی به این محلات مملو از نومیدی، در کنار به‌کاربردن خشونت سنگین و سرکوب وحشیانه علیه ساکنان آن‌ها، و همه این‌ها بر اساس الگوی «محل‌های بومی» در شهرهای مستعمرات، گتوهای سیاهان در «عصر طلایی» آمریکا یا اردوگاه پناهندگان فلسطینی در کرانه باختری. روشنفکران چاپلوس نیز باعجله به جمع یاران این سرکوب می‌پیوندند و جوانان کم‌وبیش سبزه را به عنوان آشوبگران «اسلامیست» معرفی می‌کنند که دشمن «ارزش‌های ما» هستند. این ارزش‌های برجسته و سترگ چیستند؟ ما همه به‌خوبی می‌دانیم. نام آن‌ها «مالکیت» (Property)، «غرب» (Occident) و «لائیسیسم» (Laicism) است. این «پی. او. ال»^۲ (POL) هولناک ایدئولوژی مسلط تمامی کشورهایی است که به میانجی آن خود را متمدن معرفی می‌کنند.

«افکار عمومی» تحت نام «POL» خواهان آن است که مدارا با این همشهریان ما در به‌اصطلاح بانلیوها باید صفر باشد. جالب آنکه درحالی که هیچ مدارایی با یک جوان سیاه‌پوست که مثلاً یک پیچ‌گوشتی سرقت کرده، وجود ندارد، در مقابل رواداری بی‌حدومرزی در برابر جنایت بانکداران و اختلاس‌کنندگان دولتی دیده می‌شود که بر زندگی صدها میلیون نفر تأثیر می‌گذارند. روشنفکران فرهیخته که برای دستبندزدن به دستان مدیر میلیونر صندوق بین‌المللی پول اشک می‌ریزند، به «آسان‌گیری»های دولت در اداره مناطق درونی شهرها و محلات فقیرنشین معترضند و می‌گویند چرا عرب‌ها و سیاه‌ها به اندازه کافی دستگیر نمی‌شوند.

۱. این حومه‌ها در فرانسه banlieues نامیده می‌شوند. کلمه‌ای همچون faubourgs در گذشته، که به مناطق وسیع کارگرنشین و فقیرنشین در شهرهای کوچک و بزرگ و خوش‌آب‌ورنگ ما اشاره دارد، یعنی به همان قاره سیاه نهفته در کلانشهرهای ما.

۲. مخفف سه واژه Property, Occident, Laicism که در متن انگلیسی به‌شکل «POL» درج شده است.

در برخورد با کشورهای ضعیف آفریقایی که ما در آن‌ها «منافعی» داریم، همین افکار عمومی به نام همین «POL» خواهان اعمال حق ما به «مداخله» می‌شود. دولت‌های ما، این قهرمانان شجاع مدافع ارزش‌های واقعی، نیز خرده‌جباری را زیر بمب له و لورده می‌کنند که به گفتهٔ ایشان، اینک متمرّد یا زائد شده است. البته شکی نیست که در مورد آن‌هایی که قدرتمندتر و بامصلحت‌ترند، آن‌ها که منابع کلیدی را در اختیار دارند، تا بن دندان مسلح‌اند و با تغییر باد موضع عوض می‌کنند و خود را در مسیر «اصلاحات» معرفی می‌کنند، هیچ جایی برای کوچک‌ترین دخالتی وجود ندارد. به عبارت دیگر اشخاص فوق همان‌هایی‌اند که در مواجهه با افکار عمومی غرب، که هم‌اکنون مقدس شمرده می‌شود، اعلامیه‌هایی در حمایت از «POL» صادر کرده‌اند.

به‌جای ارزش‌های کذایی ما، به‌جای این «پُل» (POL) وحشتناک، همیشه بگویید «پِل» (POLice).

در این فرآیندها که دولت طی آن نفرت‌انگیزترین وجه خود را برملا می‌کند، اجتماعی به همان اندازه نفرت‌انگیز بر سر استنباطی فوق‌العاده واکنشی از حقیقت شورش‌ها شکل می‌گیرد که می‌توان اینگونه خلاصه‌اش کرد: تخریب یا سرقت چند کالای معدود در اوج سرمستی شورش به‌مراتب جرم بزرگتری است تا سوءقصد پلیس به یک مرد جوان. همان سوءقصدی که منجر به بروز شورش شد. مطبوعات و دولت باعجله خسارت‌ها را برآورد می‌کنند و در این میان، ایده‌ای شوم در همه‌جا گسترش می‌یابد: مرگ یک مرد جوان — یک «سیاه‌پوست اوباش» یا یک «عرب شناخته‌شده برای پلیس» — بی‌شک در مقایسه با هزینه‌های به‌بارآمده هیچ است. اجازه دهید ما نه برای مرگ این جوان که برای شرکت‌های بیمه سوگواری کنیم، به ما اجازه دهید در برابر این دارودسته‌های تبهکار و دزد، در کنار پلیس شانه‌به‌شانه بایستیم و از دارایی خود دفاع کنیم. دارایی‌هایی که شورشیان خارجی ضد ارزش‌های ما و همان دشمنان «پِل» (POL)، به آن چشم دارند. چون فقیرند (بی‌دارایی)، از آفریقا آمده‌اند (غیرغربی) و اسلامگرا (ضدلایک) هستند.

اما ما، برعکس، تأیید خواهیم کرد که زندگی یک مرد جوان، بی‌قیمت است — حتی بیشتر از آن جهت که او یکی از بی‌شمار کسانی است که جامعهٔ ما رهاشان کرده است. باور به اینکه آتش‌زدن چند خودرو و سرقت از چند فروشگاه جنایتی غیرقابل بخشش است، حال آنکه کشتن یک جوان مسأله‌ایست پیش‌پاافتاده کاملاً با آنچه مارکس اصل بیگانگی در سرمایه‌داری می‌نامید همخوان است: اولویت اشیاء بر هستی، اولویت کالاها بر زندگی و اولویت ماشین‌آلات بر کارگران که مارکس آن را در این صورت‌بندی خلاصه می‌کند: «مردگان، زندگان را فراچنگ می‌آورند» (le mort saisit le vif).^۳ کامرون‌ها و سارکوزی‌ها، پاسداران این بُعد مرگبار سرمایه‌داری‌اند.

۳. برای آشنایی با روایتی مدرن، دقیق و ادبی از مضمون مارکسیستی از خودبیگانگی — به‌ویژه مضمون سلطهٔ اشیاء بر هستی و حیات — و در نتیجه برای آشنایی با پیامدهای سوژکتیو این واقعیت که «مرگ زندگی را مصادره می‌کند»، می‌توان کتاب ژرژ پره، «چیزها: حکایتی از دههٔ شصت» (۱۹۶۵)

من به‌خوبی می‌دانم آن نوع شورشی که جرقه‌اش را جنایت دولتی می‌زند – برای مثال در سال ۲۰۰۵ در پاریس و سال ۲۰۱۱ در لندن – خشن، پرآشوب و در نهایت بدون حقیقتی ماندنی است. من به‌خوبی می‌دانم این نوع شورش بی‌هیچ مفهومی تخریب و غارت می‌کند، درست همان‌طور که امر زیبا، طبق نظر کانت «بی‌هیچ مفهومی لذت می‌بخشد». اگر شورش‌ها قرار است نشانه‌ای از بیداری دوباره تاریخ باشند، به‌واقع باید با یک ایده عجیب شوند.

با این حال نهایتاً فیلسوف باید بیش از آنکه برای قضاوت عجله داشته باشد، گوش‌هایش را برای دریافت سیگنال‌ها تیز کند. امروزه در سراسر جهان شورش‌هایی برپا شده است. از شورش‌های «کارگران» و «دهقانان» در چین تا شورش‌های جوانان در بریتانیا، از مقاومت سرسختانه و حیرت‌انگیز مردم تحت بمباران در سوریه تا اعتراضات عظیم توده‌ای در ایران، از خواست عمومی در فلسطین برای اتحاد فتح و حماس تا شورش‌های مهاجران بدون مدرک اسپانیایی تبار در ایالات متحده. انواع گوناگون از شورش در کار است، بسیاری از آن‌ها غالباً خشونت‌آمیزند هرچند گهگاه به‌سختی به آنها اشاره می‌شود. این شورش‌ها، یا گروه‌های اجتماعی خاص یا کل جمعیت را بسیج می‌کنند. محرک آن‌ها تصمیمات دولت (و/یا کارگزاران)، نزاع‌ها و اختلافات انتخاباتی، اقدامات نیروهای پلیس یا اشغالگری‌های ارتش یا حتی ماجراهای ساده در زندگی مردم است. آن‌ها به‌سرعت رنگ و بویی مبارزه‌جویانه می‌گیرند یا در سایه اعتراضات رسمی‌تر گسترش می‌یابند. آن‌ها، به‌شکلی کور، یا مترقی یا ارتجاعی‌اند (نمی‌توان بر موج هر شورشی سوار شد). اما آنچه در تمامی آن‌ها مشترک است، برانگیخته‌شدن توده‌های مردم حول این مسأله است که وضع موجود را دیگر نمی‌توان پذیرفت.

می‌توانیم میان سه شکل از شورش تمایز قائل شویم، که من به ترتیب آن‌ها را «شورش‌های آنی» (Immediate Riot)، «شورش‌های نهفته» (Latent Riot) و «شورش‌های تاریخی» (Historical Riot) می‌نامم. در این فصل به نوع نخست خواهیم پرداخت. دو نوع دیگر موضوع دو فصل دیگر خواهند بود.

یک شورش آنی با ناآرامی در میان بخشی از جمعیت و تقریباً همیشه در پی بروز خشونت دولتی آغاز می‌شود. حتی شورش مشهور تونس، که «انقلاب‌های عربی» را در سال ۲۰۱۱ جرقه زد، در ابتدا یک شورش آنی بود (واکنشی به خودکشی یک فروشنده خیابانی که یک پلیس زن مانع کسب‌وکار او شده بود).

برخی خصلت‌های اساسی چنین شورشی، واجد اهمیت و معنای عام است و در نتیجه، یک شورش آنی غالباً فرم اولیه و بدوی یک شورش تاریخی محسوب می‌شود.

را خواند و دوباره خواند. فراموش نکنیم که در زبان آن دوره از قدرت اجتماعی سرمایه‌داری با عنوان «جامعه مصرفی» یا (به روایت گی دبور) «جامعه نمایشی» یاد می‌شد. اما چهل سال بعد دریافتیم که تحت سیطره سرمایه، می‌توانیم در فقدان مصرف (مگر مصرف کالاهای فاسد) یا نمایش (مگر نمایش اطفای حریق) با خشن‌ترین شکل اضمحلال سوژکتیو مواجه شویم.

اول از همه، نوک پیکان شورش آنی، به‌ویژه در درگیری‌های اجتناب‌ناپذیر با نیروهای نظم و قانون، جوانانند. برخی از مفسران، نقش «جوانان» را در شورش‌های اخیر در جهان عرب معادل یک پدیدهٔ جدید جامعه‌شناسانه دانسته‌اند و آن را به استفاده از فیس‌بوک و دیگر نوآوری‌های تکنیکی اما توخالی دوران پست‌مدرن مرتبط کرده‌اند. اما چه کسی تاکنون دیده است که صف مقدم یک شورش را افراد مسن تشکیل دهند؟ همان‌طور که به‌روشنی، در چین سال‌های ۱۹۶۶-۱۹۶۷، در فرانسهٔ سال ۱۹۶۸ دیده شد و همچنین در انقلاب‌های ۱۸۴۸ و در زمان نهضت فروند^۴ و قیام دهقانان تایپینگ^۵ — و در نهایت همیشه و همه‌جا — جمعیت جوان و دانشجویان هستهٔ اصلی شورش‌ها را تشکیل می‌دهند. ظرفیت بالای آن‌ها در تجمع، بسیج، خلاقیت‌های زبانی و تکنیکی‌ای نظیر عدم نظم‌پذیری کامل، سرسختی استراتژیک و میانه‌روی در زمان نیاز، جملگی جزو واقعیت‌های ثابت کنش توده‌ای است. علاوه بر این، می‌توان به مواردی چون طبل‌ها و آتش‌ها، اعلامیه‌های داغ، دویدن از کوچه‌پس‌کوچه‌ها، پخش کردن شعارها، به صدا درآوردن زنگ‌ها اشاره کرد. اموری که برای قرن‌ها کمک کردند تا مردمان به‌ناگاه در یک نقطه جمع شوند، درست همان‌طور که دستگاه‌های الکترونیکی امروزه چنین می‌کنند. در وهلهٔ نخست، شورش عبارت است از تجمع یا گردهم‌آیی پرتلاطم جوانان، که عملاً همواره واکنشی‌ست به بدرفتاری واقعی یا ادعایی یک دولت خودکامه. (البته شورش‌ها نشانگر آنند که به معنای خاص دولت همواره خودکامه است؛ و به همین دلیل است که کمونیسم امحای آن را سازماندهی می‌کند).

مکان وقوع یک شورش آنی همواره قلمرو کسانی است که در آن مشارکت می‌جویند. مسألهٔ مکان‌یابی شورش‌ها، همان‌طور که خواهیم دید، مسأله‌ای کاملاً اساسی است. زمانی که شورش به عرصه‌ای که شورش‌کنندگان در آن زندگی می‌کنند محدود شود، که اغلب همان محلات درب و داغان شهرهاست، در همان‌جا به‌شکل آنی و بی‌میانجی خود متوقف می‌شود. شورش تنها زمانی عرصه‌ای جدید می‌سازد — آن‌هم غالباً در مرکز شهر — که برپا بماند و گسترش یابد و به یک شورش تاریخی تبدیل شود. یک شورش آنی را کدمانده در فضای اجتماعی خود، فاقد سیر سوژکتیو قدرمند است. بدین‌معنا که بر خود خشم می‌گیرد و آنچه را که انجام می‌داد، نابود می‌سازد. این شورش به نمادهای دم‌دستی «ثروت» — که هرروزه با آن‌ها در تماس است — به‌ویژه بانک‌ها و خودروها و فروشگاه‌ها حمله‌ور می‌شود. اگر بتواند نمادهای پراکنده‌ای از دولت را نیز تخریب می‌کند و بدین‌سان حضور ضعیف خود را بر باد می‌دهد: مثلاً ایستگاه‌های متروکهٔ پلیس، مدارس بی‌زرق‌وبرق، مراکز اجتماعی که کارشان ماله‌کشی پدرسالارانه به‌روی زخم‌های ناشی از بی‌توجهی است. همهٔ این‌ها منجر به خصومت افکارعمومی ملهم از «پل» (POL) علیه شورشیان می‌شود: «نگاه کنید! دارند همان دارایی‌های ناچیزشان را هم نابود می‌کنند». چنین افکار

۴. اشاره به جنگ‌های داخلی فرانسه در فاصلهٔ ۱۶۴۸-۱۶۵۳.

۵. قیام مشهور به Taiping Rebellion در فاصله ۱۸۵۱ تا ۱۸۶۴ در چین.

عمومی‌ای نمی‌خواهد این نکته را بفهمد که وقتی یک‌چیز، یکی از معدود «مزایا»ی اعطاشده به شما باشد، آن چیز به‌عوض کارکرد خاص‌اش، تبدیل به نماد فقر و کمبود عمومی می‌شود و شورش نیز به همین دلیل آن را خوار می‌شمارد. و از این‌روست تخریب و غارت کودکانه خود مکانی که شورشیان در آن زندگی می‌کنند، در واقع این امر از خصوصیات کلی همه شورش‌های آنی است. به‌نوبه خود، باید بگوییم دستاورد همه این‌ها نوعی مکان‌مندی ضعیف است، نوعی ناتوانی شورش در جابه‌جاساختن خود.

البته منظور آن نیست که شورش آنی ضرورتاً در منطقه‌ای خاص متوقف می‌شود. بلکه برعکس، شاهد پدیده‌ای هستیم که سرایت نامیده می‌شود: یک شورش آنی، نه از طریق جابه‌جایی، بلکه از طریق تقلید گسترش می‌یابد. و این تقلید در مناطقی مشابه یا حتی عمدتاً یکسان با نقطه کانونی اولیه رخ می‌دهد. جوانان ساکن در سن کوبین، دست به همان کاری می‌زنند که جوانان ساکن در اولنه سو بوآ یا مناطق پرجمعیت لندن، و به همین ترتیب در لندن نیز همه محلات پرجمعیت از تب عمومی شورش تأثیر می‌پذیرند. هرکسی در جای خود می‌ماند اما همان کاری را انجام می‌دهد که شنیده است دیگران انجام داده‌اند. این فرآیند در واقع همان گسترش شورش است. البته باید دوباره تأکید کرد که منظور یک گسترش محدود است، که به‌واقع مشخصه یک شورش آنی یا مرحله اولیه یا آنی یک شورش است. یک شورش فقط زمانی ابعادی تاریخی به خود می‌گیرد که بتواند راهی پیچیده‌تر از تقلید برای گسترش خود پیدا کند، یعنی اساساً، فقط زمانی که به بخش‌هایی از جمعیت گسترش یابد که به‌واسطه وضعیت، ترکیب اجتماعی، سن یا جنسیت خود، با هسته اصلی برساننده شورش فاصله دارند. فقط در این زمان است که دستیابی به یک بعد تاریخی راستین ممکن می‌شود: ورود زنان عادی همواره اولین نشانه این نوع گسترش عمومیت‌یافته است. یک شورش آنی اگر در گام‌های نخستین حرکت خود متوقف بماند، تنها می‌تواند نوعی مکان‌یابی ضعیف (در سطح مناطق زندگی شورشیان) را با شکل‌های محدودی از گسترش ترکیب کند.

در نهایت، یک شورش آنی هرگاه به آن نوع سوژکتیوی از افراد بی‌انجامد که به‌واسطه آن فراخوانده و آفریده می‌شود، حالتی گنگ و نامشخص می‌یابد. چراکه این سوژکتیویته صرفاً برساخته از میل به قیام است و زیر سلطه نیروی نفی و تخریب، این سوژکتیویته اجازه نمی‌دهد تمایز روشنی میان دو وجه زیر ایجاد شود: آنچه مربوط به قصد و نیتی بعضاً کلیت‌پذیر است و آنچه صرفاً محدود به خشمی است که هیچ هدفی ندارد مگر کشف ابژه‌های منفور برای نابودکردن یا مصرف‌کردن‌شان. همان‌طور که می‌دانیم در این شورش‌ها، تجمع انبوه جوانان خشمگین از مرگ «برادر» هم‌رزم‌شان به‌طرزی ناروشن با درجات بی‌شماری از جنایت سازمان‌یافته عجین می‌شود، جنایاتی که خود محصول فقر، طرد اجتماعی و فقدان هرگونه توجه عمومی است؛ و مهم‌تر از هرچیز فقدان سازمان سیاسی ریشه‌داری که بتواند به شعارهای قدرتمند جهت بخشد،

مانع انحراف وحدت عمومی و رشد وسوسه دست‌یازیدن به انواع بازی‌های مشکوک با پول شود، آن‌هم درست در جایی که خبری از پول نیست. جنایت سازمان‌یافته، بزرگ یا کوچک، شکل مهمی از فاسدشدن سوپراکتیویته مردمی به‌دست‌ایدئولوژی مسلط سودپرستی است. جنایت سازمان‌یافته در شورش آنی امری اجتناب‌ناپذیر است که کم یا زیادبودنش بسته به اوضاع و احوال است،؛ و یقیناً خود شورشیان باید تشخیص دهند که آیا این امر شکلی از همدستی با نظم مسلط است: هرچه باشد، سرمایه‌داری خود چیزی نیست جز قدرت اجتماعی یک جنایت سازمان‌یافته «شرافتمندانه». اما شورش، تا بدان‌حد که آنی است، به‌واقع نمی‌تواند خود را پاک و خالص سازد. از این رو آدمی نمی‌تواند ماجرا را به‌روشنی ببیند، آن‌هم در میانه نابودساختن نمادهای منفور، غارت‌گری پرسود، لذت‌ناب از خرد و خاکشیرکردن آنچه دم‌دست است، و بوی خوش باروت و جنگ چریکی علیه پلیس‌ها. سوژه شورش‌های آنی همواره ناخالص است و به همین دلیل نه سیاسی است و نه حتی ماقبل سیاسی. این شورش‌ها در بهترین حالت — که خود دست‌آورد کمی نیست — راه را برای نوعی شورش تاریخی هموار می‌کنند؛ و در بدترین حالت صرفاً نشان می‌دهند که جامعه موجود، که خود همواره نوعی سازماندهی دولتی سرمایه است، در مجموع قادر به جلوگیری از بروز نشانه تاریخی قیام نیست، قیام در فضاهای متروکی که زاده همان جامعه‌اند.